

گزارش نشست معرفی و نقد کتاب «تنظیم حکومتی دین و التزام مذهبی؛ تحلیل تجربی در سه سطح جهانی، کشورهای اسلامی و ایران»

محسن عموشاهی^۱

شناسه پژوهشگر (آرکید): ۴۵۱۹-۳۵۶۶-۰۰۰۷-۰۰۰۹

مرور

کتاب «تنظیم حکومتی دین و التزام مذهبی؛ تحلیل تجربی در سه سطح جهانی، کشورهای اسلامی و ایران» نوشته محمدرضا طالبان (دانشیار جامعه‌شناسی پژوهشگاه امام خمینی علیه السلام و انقلاب اسلامی و دارای ده‌ها مقاله و اثر در حوزه جامعه‌شناسی دین) است که به تازگی (پاییز ۱۴۰۲) منتشر شده است. این نوشتار مرور کتاب یاد شده و گزارش نشست نقد آن با حضور نویسنده کتاب، علیرضا شجاعی‌زند (دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس) و سیدحسین سراج‌زاده (دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه خوارزمی) به عنوان ناقد است. کتاب حول این مسئله دیرپا شکل گرفته که جامعه‌پذیری رسمی مذهبی توسط حکومت پساانقلابی ایران در چند دهه اخیر، چه تأثیری بر دین‌داری ایرانیان گذاشته است؟ نویسنده در پاسخ با رجوع به استدلال‌های ارائه‌شده توسط اندیشمندان ایرانی و ردیابی مسئله در ادبیات جامعه‌شناسی دین، به دو جواب متضاد ذیل دو پارادایم یا دیدگاه نظری سکولاریزاسیون و اقتصاد بازار دین رسیده است. طرفداران رویکرد نظری اقتصاد بازار دین، با اقامه استدلال‌هایی تأثیر مزبور را منفی می‌دانند و بر این باورند که تلاش چنددهه‌ای حکومت دینی برای جامعه‌پذیری مذهبی مردم و تنظیم مذهبی هرچه بیشتر جامعه، خواه ناخواه موجب کاهش التزام مذهبی ایرانیان شده است. در مقابل، برخی اندیشمندان ایرانی و نیز جامعه‌شناسان طرفدار رویکرد نظری سکولاریزاسیون، تغییر ساختارهای جامعه و تعبیه برخی نظام‌های پاداش‌دهی اجتماعی را موجب ایجاد انگیزش تسهیل و تقویت هرچه بیشتر دین‌داری و افزایش التزام مذهبی ایرانیان می‌دانند. اثر یاد شده در مقام آزمون تجربی رویکردهای یاد شده در ایران تلاش نموده تا نشان دهد که نتایج یک مطالعه سامان‌مند علمی با اتخاذ روش تطبیقی چندسطحی، تا چه حد برای مدعاهای مزبور دلالت تأییدی یا ابطالی دارند.

۱. گروه جامعه‌شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران / mohsen_amousahi@yahoo.com



تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۲/۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۲/۱۰



دوفصلنامه مسائل اجتماعی ایران، سال چهاردهم، شماره ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۲، صفحات ۴۱۱ تا ۴۲۲

ISSN: 2476-6933/ © Kharazmi University



۱. مرور کتاب

۱-۱. معرفی کلی کتاب

این کتاب که در ۲۲۴ صفحه و قطع وزیری از سوی پژوهشکده امام خمینی رحمته الله علیه و انقلاب اسلامی منتشر شده است، شش فصل مشتمل بر طرح موضوع، ادبیات تحقیق، تبیین نظری، روش و داده‌ها، یافته‌های تحقیق و فراسوی یافته‌ها دارد. در پایان کتاب نیز منابع مورد استفاده به تفصیل ارائه شده است.

۱-۲. طرح مسئله

خیزش مردم ایران در سال ۱۳۵۷ که به شکل‌گیری انقلاب و نهایتاً تشکیل نظام سیاسی جمهوری اسلامی انجامید، ویژگی منحصر به فردی در تاریخ انقلاب‌های مدرن قرن بیستم داشت و آن، تأسیس حکومتی دینی با رهبری یک مقام عالی‌رتبه مذهبی و تلاش همه‌جانبه در تجدید حیات دین در تمامی ابعاد و قلمروهای جامعه بود. بر اساس این هویت جوینی مذهبی بود که جهت‌گیری عملی این نظام معطوف به تقویت و گسترش هرچه بیشتر تعلق و التزام مذهبی در میان آحاد افراد جامعه ایران، دینی کردن اجتماع و حاکمیت بخشیدن به اسلام در تمامی ابعاد و ساختارهای جامعه به مثابه آرمانی محوری شد.

با این حال، پس از فراز و فرودهای بسیار و گذشت بیش از چهار دهه، برخی اندیشمندان و جامعه‌شناسان داخلی تردیدهایی را در خصوص تحقق حداقلی این هدف ابراز کرده و نتایج عملکرد دستگاه‌های رسمی جامعه‌پذیری مذهبی را در تقویت و گسترش التزام مذهبی ایرانیان و انتقال مطلوب ارزش‌ها و رفتارهای دینی به آحاد مردم ایران مورد سؤال قرار داده‌اند. بر پایه استدلال آنان، جامعه‌پذیری رسمی توسط حکومت در حوزه دین که اجبارها یا ضمانت‌های اجرایی رسمی را پشتوانه خویش قرار می‌دهد و نیز ساختن آمرانه جامعه‌ای دینی، نه تنها التزام مذهبی یا دین‌داری مردم را افزایش نداده است؛ بلکه برعکس با واکنش منفی مردم (دین‌گریزی) مواجه شده که نتیجه منطقی‌اش، کاهش تدریجی دین‌داری ایرانیان در طول این چند دهه بوده است.

در مقابل این رویکرد، دیدگاه امام خمینی و طرفدارانش قرار دارد که وظیفه حکومت دینی را توجه جدی به دین‌داری مردم و فراهم کردن بسترهای مناسب برای تقویت هرچه بیشتر التزام مذهبی مردم به‌انحاء مختلف می‌دانند. این دیدگاه یکی از اهداف اصلی برپایی حکومت دینی را تمهید شرایط و تسهیل دین‌داری مردم تلقی می‌کند؛ و بر این باور است

اگر حکومت ساختارهای جامعه را به نحوی تغییر دهد که موانع التزام مذهبی از پیش پای مردم مرتفع شود تا دین داری هرچه بیشتر تسهیل شود و دین داران پاداش گیرند، مسلماً میزان التزام مذهبی در جامعه افزایش خواهد یافت.

این دو دیدگاه نظری رقیب، دو فرضیه متعارض در خصوص نقش عملکرد حکومت دینی در تغییرات التزام مذهبی یا دین داری ایرانیان ارائه می دهند. جالب آن که مدافعان هر یک برای افزایش متقاعدکنندگی تحلیل هایشان به شواهد تجربی خاصی به عنوان گواه یا مؤید برای صحت استدلال خود استناد می کنند. با این وصف، از حیث قواعد روش شناسی علمی، این نوع شواهد گزینشی و همسو با مدعا، قرائن ضعیفی برای ارزیابی یا واری استدلالاتی آنان است؛ چراکه هرگاه با اتخاذ رویکرد تأییدی صرفاً به دنبال گواه و تأییدی برای صحت تجربی یک استدلال نظری باشیم، همواره می توان برای مدعاهای نظری متعارض، یک یا چند مصداق خاص تأییدی پیدا نمود.

در پژوهش علمی، درستی و اعتبار استدلال های نظری، مفروض تلقی نمی شوند؛ بلکه فرضیه یا حدس های معقولی محسوب می شوند که باید با مراجعه به عالم واقع و گردآوری شواهد روشن شود آیا پدیده ای که وجود آن را مستنداً مدعی شده ایم، در عالم واقع نیز به همان شکل وجود دارد یا خیر. نکته اصلی در خصوص مسئله تأثیر حکومت دینی جمهوری اسلامی ایران بر التزام مذهبی یا دین داری ایرانیان، آن است که متأسفانه هیچ پژوهش علمی وجود ندارد که به واری سامان مند این مدعاهای متعارض در ایران پرداخته باشد. از این رو، مسئله اصلی این کتاب حول این پرسش آغازین شکل گرفته که نتایج جامعه پذیری رسمی مذهبی توسط نظام سیاسی جمهوری اسلامی در طول این چند دهه چه تأثیری بر التزام مذهبی یا دین داری ایرانیان داشته است؟

۱-۳. چالش های روش شناختی

برای پاسخ به این پرسش کلیدی، شواهد تجربی برآمده از تحقیقات علمی در خصوص توصیف وضعیت دین داری ایرانیان در طول این چند دهه و واری جهت افزایشی یا کاهش تغییرات آن، نمی تواند آزمون مناسبی برای فرضیات مزبور باشد؛ چراکه اگر بفرس، نتایج تحقیقات علمی در خصوص دین داری ایرانیان نشان دهد که همه شاخص های اصلی التزام مذهبی یا دین داری مردم در طول این چند دهه با افول مواجه شده اند، بازهم نمی توان نتیجه گرفت که حکومت جمهوری اسلامی مسئول این کاهش دین داری ایرانیان بوده است؛ مگر آن که کلیه عوامل مؤثر دیگر در افول دین داری مردم کنترل شده باشد یا



نشان داده شود که آن‌ها تأثیری در این کاهش نداشته‌اند. به عبارت دیگر، صرف مقایسه میزان دین‌داری ایرانیان در این چند دهه، بدون کنترل دیگر عوامل ذی‌دخل در تغییرات دین‌داری نمی‌تواند تأثیر حکومت دینی را در تضعیف یا تقویت دین‌داری مردم به‌طور معتبر نشان دهد.

نویسنده، مشکل اصلی خود در این پژوهش را این نکته مهم روش‌شناسانه دانسته است که کنترل عوامل احتمالاً ذی‌دخل در تغییرات دین‌داری ایرانیان، با طرح تحقیق «مطالعه موردی» و فقط با شواهد مربوط به جامعه ایران اساساً میسر نیست. از این‌رو، برای ارزیابی نقش علی حکومت دینی پساانقلابی در تغییرات دین‌داری ایرانیان در طول چند دهه اخیر نیازمند مطالعه تطبیقی آن‌هم با طرح تحقیق «شبه‌ترین نظام‌ها» بوده است؛ یعنی پیدا کردن حداقل یک جامعه کاملاً شبیه به جامعه ایران که فقط و فقط در نظام حکومتی‌اش با ایران متفاوت باشد. به عبارت دیگر، باید حداقل یک کشور دیگر مدنظر قرار می‌گرفت که همه شرایط و ویژگی‌هایش شبیه به ایران باشد و فقط تنها در یک چیز (حکومت دینی در مقابل حکومت غیردینی) با ایران متفاوت باشد؛ تقریباً شبیه به شرایط آزمایشگاهی که همه شرایط و عوامل ذی‌دخل ممکن بایستی کنترل شوند تا به شیوه‌ای معتبر بتوان نتیجه گرفت که فقط آن عامل علی مدنظر بوده که تأثیر گذاشته و عامل دیگری در آن تأثیرگذار نبوده است. بدیهی است که فراهم نمودن ملزومات عملی چنین شرایط شبه‌آزمایشگاهی برای واحدهای کلان بسیار پیچیده‌ای همچون جوامع یا کشورها، عملاً محال است.

بر این اساس، ضرورت کنترل عوامل ذی‌دخل احتمالی در دین‌داری مردم از یک سو و عدم امکان برپاداشتن شرایط آزمایشگاهی در سطح جوامع برای کنترل تأثیرات آن عوامل از سوی دیگر، برای محقق چاره‌ای جز توسل به تکنیک‌های کنترل آماری و واریس تجربی فرضیات رقیب حاصل از استدلال‌های نظری مزبور به روش کمی باقی نگذاشته است.

یکی از ویژگی‌های اصلی و کلیدی روش‌های تحلیل کمی، تأکید بر کنترل‌های آماری برای حذف اثرات متغیرهای مزاحم و دستیابی به نتایجی با اعتبار درونی هر چه افزون‌تر است؛ ولی استفاده معتبر از روش‌های کمی یا تکنیک‌های آماری، مستلزم وجود تعداد کافی از مورد‌هاست و نمی‌توان فقط مورد ایران را مدنظر داشت. به عبارت دیگر، اگر هدف یک پژوهش علمی آزمون تجربی فرضیات رقیب باشد، همواره تعداد مورد‌های بیشتر برای تحلیل تجربی مناسب‌تر است؛ چون پایه و اساس مستحکم‌تری را برای آزمون دقیق‌تر فراهم می‌آورد.

بدین ترتیب، با توجه به لزوم استفاده از روش‌های کمی و کنترل آماری برای پژوهش، محقق مفهوم «حکومت دینی جمهوری اسلامی ایران» را به مفهوم انتزاعی‌تری تحویل داده است تا مورد‌های لازم برای تحلیل آماری فراهم گردد. در واقع، به جهت مصادیق بسیار نادر مفهوم «حکومت دینی» به عنوان صفت جامعه در جهان معاصر، نویسنده سطح بالاتری از انتزاع مفهومی را به کار گرفته تا تعداد مکفی از موردها برای آزمون و کنترل آماری فراهم شود. او با رجوع به ادبیات نظری موجود در جامعه‌شناسی دین، مفهوم انتزاعی‌تر «تنظیم حکومتی دین»^۱ (به معنای «هرگونه دخالت حکومت‌ها در امور دینی یک جامعه») را گزینش کرده تا کلیه جوامع یا کشورهای جهان را با درجات مختلف زیر پوشش تحلیل آماری ببرد.

در واقع، «تنظیم حکومتی دین» یک مفهوم تشکیکی یا پیوستاری محسوب می‌شود که «حکومت دینی» منتهی‌الیه یکی از دو قطب آن است. بدین ترتیب، نویسنده مسئله این کتاب را در قالب شناخت ارزش‌یابانه و واری تجربی چگونگی ارتباط تنظیم دینی حکومت‌ها بر دین‌داری مردمان تحت حکومتشان در سطح کلیه کشورهای جهان پس از کنترل دیگر متغیرهای ذی‌دخل، فرموله کرده است.

دیگر مشکل نویسنده در این زمینه؛ چگونگی پیوند مسئله عام مزبور به مسئله خاص تحقیق در خصوص تأثیر تنظیمات دینی حکومت جمهوری اسلامی ایران بر التزام مذهبی یا دین‌داری ایرانیان (استخراج دلالت‌های نتایج بین‌کشوری در سطح جهان برای کشور «ایران») بوده است. از آنجا که در روش کمی تحلیل بین‌کشوری، فرد به دنبال کشف و واری تأثیر متغیرهای مستقل فراملی است که تغییرات متغیر وابسته (مثل، التزام مذهبی) را به‌طور کلی (نه فقط در ایران) توضیح دهد؛ از این رو واری تبیین بین‌کشوری التزام مذهبی، از طریق برآورد الگوهای کلی هم‌تغییری میان متغیرها صورت می‌پذیرد.

در این راستا، ضرورتی وجود ندارد یک الگوی تبیینی خوب که برازش مناسبی با تمامی موردها به صورت یک کل دارد، در تک‌تک موردها (مثلاً ایران) نیز بلااستثنا صدق نماید؛ یعنی، در مطالعات کمی از نوع تحلیل بین‌کشوری، کشور ایران نسبت به دیگر کشورها اهمیت پیشینی ندارد و ارزش آن فقط در حد یک نقطه در نمودار پراکنشی است که الگوی عام یا کلی هم‌تغییری میان متغیرها را نشان می‌دهد. این نقطه (یعنی، کشور ایران) هم می‌تواند در راستای الگوی عام تبیینی باشد و هم می‌تواند با آن ناسازگار یا به زبان آماری، «دورافتاده» باشد. اگر وضعیت کشور ایران با الگوی عام مزبور همخوانی داشته باشد؛

1. Government regulation of religion



می‌توان آن را مصداقی مؤید برای آن الگوی تبیینی محسوب نمود؛ و در صورتی که کشور ایران با الگوی عام مزبور همخوانی نداشته باشد و در تور «دورافتاده‌ها» بیفتد؛ استثنایی برای الگوی به دست آمده محسوب می‌شود و نیازمند تبیینی جداگانه است. پس، محقق راه حل آماری برای مشکل مزبور و پیوند دادن یافته‌های کلی بین‌کشوری در سطح جهان با مسئله خاص پژوهش را که معطوف به مورد خاص ایران است، در استفاده از آماره «فاصله ماه‌الانویس» برای تشخیص کشورهای دورافتاده دیده است تا مشخص کند آیا «ایران» با الگوی ارتباط برآورد شده همخوانی داشته یا برای آن «دورافتاده» محسوب می‌شود؟ نویسنده با مرور ادبیات مربوط، شش متغیر سطح کشوری به عنوان متغیرهای کنترلی برای دوره زمانی ۱۵ ساله ۲۰۰۰ الی ۲۰۱۴ میلادی را مدنظر قرار داده است تا اثراتشان از روی ارتباط تنظیم حکومتی دین با التزام مذهبی حذف شوند. این متغیرها عبارت بودند از: (۱) جمعیت کشورها؛ (۲) شاخص‌های توسعه یافتگی یعنی نرخ شهرنشینی؛ (۳) نرخ صنعتی شدن؛ (۴) نسبت جمعیت تحصیل‌کردگان دانشگاهی به کل جمعیت؛ (۵) نابرابری اقتصادی؛ و (۶) نوع رژیم سیاسی. سپس دو متغیر اصلی تحقیق یعنی «تنظیم حکومتی دین» و «التزام مذهبی» را عملیاتی کرده است.

۴-۱. متغیرها

۴-۱-۱. متغیر مستقل: تنظیم حکومتی دین

تنظیم حکومتی دین آن بخش از قوانین، مقررات، سیاست‌ها، فرآیندها، رویه‌های و اقدامات اداری-اجرایی حکومت‌هاست که فعالیت‌های مذهبی افراد، گروه‌ها و سازمان‌ها را محدود، هدایت، اداره و کنترل می‌کند. چنین تنظیمی پدیده جدیدی نیست و می‌توان آن را در سرتاسر تاریخ تمدن بشری ردیابی نمود.

حاکمان در دوران باستان یا حکومت‌ها در عصر مدرن همواره اقتدار و قدرت خویش را بر شهروندانشان از جمله امور مذهبی‌شان اعمال کرده و می‌کنند، چون این به ماهیت و طبیعت حکمرانی برمی‌گردد. به‌ویژه، پس از ظهور دولت-ملت‌های جدید از قرن هفدهم میلادی به بعد، تنظیمات حکومتی (از جمله قوانین و مقرراتی که در مورد دین در نظر گرفته می‌شود)، بخشی عادی از وظایف حکومت و خدمات دولت به شهروندان برای حفظ نظم اجتماعی، حل اختلافات بین افراد و/یا گروه‌ها، پاسخ به مشکلات اجتماعی و کنترل اقتدار و قدرت شده است.

دو شکل رایج یا دو نوع مکانیسم اصلی دخالت حکومت‌ها در امور دینی یک جامعه، مشتمل بر ۱) سوبسید/یارانه و ۲) سرکوب است. از یک سو، سوبسید/یارانه صرفاً به گروه‌های مذهبی برگزیده در جامعه پاداش می‌دهد و از سوی دیگر، سرکوب از طریق ایجاد محدودیت‌ها برای انجام فعالیت‌های دینی، به مجازات گروه‌های مذهبی فاقد مجوز و غیرمشروع از سوی حکومت می‌پردازد.

البته، تأثیرات سرکوب مذهبی در یک جامعه فراتر از فرونشاندن مستقیم چند گروه مذهبی کوچک و ضعیف است؛ چون مشوق‌ها و انگیزه‌ها را برای همه مذاهب موجود در جامعه تغییر می‌دهد. از آن طرف، سوبسیدها/یارانه‌های اعطایی حکومت به مذهب منتخب موجب می‌گردد تا روحانیت و مؤسسات مذهبی یارانه‌گیر کمتر به پیروان و اجتماعات مذهبی‌شان وابسته باشند و بالتبع، انگیزه‌ها یا شور و حرارت آنان را برای خدمت به جماعت‌های مذهبی‌شان کاهش می‌دهد. سوبسیدها/یارانه‌ها همچنین انگیزه‌های متدینان را از طریق افزایش هزینه‌های نسبی پیوستن به مذاهب غیرمنتخب یا غیریارانه‌گیر تغییر می‌دهد؛ و با کاهش جذابیت سایر مذاهب، انگیزه روی آوردن مردم را به یک چنین مذهبی تضعیف می‌کند.

مشکل اصلی تحقیقات بین‌کشوری در خصوص تنظیم حکومتی دین، فقدان داده‌های بین‌المللی تا همین چند دهه پیش بوده است. در سالیان اخیر با امکان دستیابی بیشتر به داده‌های بانک‌های اطلاعاتی ملی، بین‌المللی و پیمایش‌های جهانی؛ دین‌پژوهان تجربی شیوه‌هایی را برای طراحی متغیرها و سنجه‌های مذهبی و دستیابی به بالاترین کیفیت داده‌ها در مطالعات بین‌المللی تعبیه نموده‌اند.

این تلاش‌ها برای تدوین مجموعه‌ای از داده‌های معتبر بین‌کشوری در خصوص «تنظیم حکومتی دین» (یا سیاست‌های مذهبی حکومت‌ها) از تعبیه سنجه‌ای حاوی ۱۳ معیار برای ۱۸ کشور اروپایی آغاز و به مجموعه‌ای از داده‌ها ختم شد که از سنجه‌ای مشتمل بر ۱۱۷ معیار برای ۱۸۳ کشور جهان به دست آمده بود. در حقیقت، جامع‌ترین بانک اطلاعات بین‌المللی در مورد تنظیم حکومتی دین ذیل پروژه دین و دولت طراحی گردید تا سیاست‌های مذهبی حکومت‌ها را در اشکال و انواع حمایت‌کنندگی، محدودکنندگی و هرگونه تأثیر دیگر تدوین و گدگذاری کند. در این کتاب از دور سوم مجموعه داده‌های دین و دولت استفاده شده است که سیاست‌های مذهبی همه حکومت‌ها را در بازه زمانی ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۲ میلادی برای ۱۸۳ کشور جهان بازنمایی می‌کند.



۲-۴-۱. متغیر وابسته: التزام مذهبی

مشکل اصلی در تحقیقات بین‌کشوری در خصوص تحلیل التزام مذهبی/دین‌داری در سطح جهان، به تعداد زیاد مفقوده‌ها برمی‌گردد. در حقیقت، داده‌های اندک و مفقوده‌های زیاد، یک محدودیت عمومی و رایج در چنین مطالعاتی است.

در این کتاب نویسنده تلاش کرده استفاده از چندین منبع داده‌ها، تعداد مفقوده‌ها را حتی‌المقدور کمینه سازد. بدین ترتیب، محقق داده‌های مربوط به متغیر التزام مذهبی/دین‌داری از چهار گویه یکسان موجود در موج‌های پنجم و ششم «پیمایش جهانی ارزش‌ها» (۲۰۰۵-۱۴-۲۰۱۰ میلادی)؛ «شاخص دین‌داری گالوپ از وضعیت جهان» (اسمیت، ۲۰۰۹)؛ و «اشکال گوناگون ادیان جهانی» (جانسون و گریم، ۲۰۱۳) در حداکثر ۱۷۹ کشور جهان را اخذ کرده است. شواهد مربوط به شاخص‌های اعتبار و پایایی نشان داده که مدل پیشنهادی برای اندازه‌گیری التزام مذهبی در کتاب حاضر، برازش تجربی فوق‌العاده خوبی با داده‌ها داشته است.

۱-۵-۱. یافته‌ها

۱-۵-۱-۱. یافته‌ها در سطح جهانی

نتایج تحلیل داده‌های مربوط به ۱۷۹ کشور در سطح کل جهان برای یک دوره زمانی ۱۵ ساله (بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ میلادی یا ۱۳۷۹ الی ۱۳۹۴ شمسی) حکایت از آن داشته که با کنترل ۶ متغیر سطح کشوری (جمعیت، نرخ شهرنشینی، نرخ صنعتی‌شدن، نسبت جمعیت تحصیل‌کردگان دانشگاهی، ماهیت رژیم سیاسی و نابرابری اقتصادی)، بازم متغیر مرکب «تنظیم حکومتی دین» تأثیری معنادار بر متغیر مرکب «التزام مذهبی» داشته است.

این تأثیر از حیث شدت، «نسبتاً ضعیف» و از حیث جهت، «مثبت» بوده است (بتا = ۰/۱۹). پس، شواهد تجربی برای این فرضیه حمایتی فراهم نیامورد که دخالت حکومت در امور دینی یک جامعه با سطوح پایین‌تر التزام مذهبی یا دین‌داری مردم آن جامعه مرتبط است. نتایج آماره فاصله ماهالانویس نیز حکایت از دورافتاده‌بودن کشور ایران نداشته است. پس، نمی‌توان گفت وضعیت کشور ایران کاملاً متفاوت از الگوهای برآوردشده جهانی است و می‌توان وضعیت کشور ایران را مصداقی مؤید برای همین الگوی تبیینی در سطح جهان محسوب کرد.

۲-۵-۱. یافته‌ها در سطح کشورهای اسلامی

در مطالعات بین‌المللی این احتمال وجود دارد که سنت‌های دینی متفاوت (مسیحیت، یهودیت، بودائی، اسلام، ...) یا بلوک‌های عمده فرهنگی در جهان تأثیر معناداری بر نتایج به‌دست‌آمده در خصوص التزام مذهبی مردمان کشورهای مختلف داشته باشد؛ از این رو نویسندگان تفاوت‌های مربوط به بلوک فرهنگی و سنت‌های دینی در سطح ۴۹ کشور اسلامی را مورد توجه جداگانه قرار داده است.

نتایج عمدتاً حکایت از آن داشته است که در جهان اسلام و در دوره زمانی مورد مطالعه، کشورهای دارای بیشترین تنظیم حکومتی دین، عمدتاً همان جوامعی‌اند که از بیشترین التزام مذهبی و قوی‌ترین دین‌داری مردم نیز برخوردار بوده‌اند. نتایج آماره فاصله ماهالانویس نیز از این مدعا حمایت نکرد که وضعیت کشور ایران کاملاً متفاوت از الگوهای برآورد شده در سطح کشورهای اسلامی است و این‌گونه به نظر می‌رسد که وضعیت کشور ایران، به‌طور کم‌وبیش، مصداقی مؤید برای همین الگوی تبیینی محسوب می‌شود.

۳-۵-۱. یافته‌ها در سطح ایران

نویسندگان، فرضیات مذکور را به شیوه‌ای متفاوت با متغیرها و شاخص‌سازی‌های متفاوتی مورد واریسی تجربی قرار داده و چنین نتیجه گرفته که یافته‌های درون‌کشوری در ایران نیز در همان راستای نتایج به‌دست‌آمده در سطوح جهانی و کشورهای اسلامی بوده است. به عبارت دیگر، نویسندگان هیچ شواهد قانع‌کننده‌ای در سطح کشور مبنی بر تأثیر معنادار تکرر مذهبی در ایران بر التزام مذهبی نیافته است. هم‌یافته‌های مربوط به آزمون اصلی تئوری بازار دین مبنی بر ارتباط منفی تنظیم حکومتی دین با التزام مذهبی دلالت بر رد فرضیه مزبور داشته و هم فرضیه منبعث از رویکرد نظری سکولاریزاسیون مبنی بر ارتباط منفی میان تکرر مذهبی و التزام دینی مورد تأیید تجربی قرار نگرفته است.

نهایت آن‌که تمامی یافته‌های نویسندگان در هر سه سطح تحلیلی «جهانی»، «کشورهای اسلامی» و «ایران»، نشان داده است که از هر راهی که این یافته‌های تجربی را مبنای ارزیابی صحت و سقم داعیه تضعیف التزام مذهبی یا افول دین‌داری ایرانیان به علت فعالیت‌های حکومت جمهوری اسلامی در تنظیم دینی جامعه ایران قرار دهیم، ترکیب ارتباط منفی تنظیم حکومتی دین با التزام مذهبی با مشکلات جدی برای تأیید تجربی روبه‌روست؛ به نحوی که شواهد متعدد در این تحقیق علمی به هیچ‌وجه نتوانست از چنین داعیه‌ای حمایت کند.



۲. نقد دکتر شجاعی زند

کاوش پیرامون «اثر برپایی حکومت دینی بر دین داری»، دست کم از سه دهه گذشته مطرح است. نمونه آشنا و ساده شده این مسئله، مقایسه دین داری در دو کشور ایران و ترکیه است و اغلب ادعا شده «دین داری در ترکیه که حکومتی لائیک دارد، از دین داری در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی بالاتر است». در این کتاب، نویسنده تلاش کرده است همان ایده و ادعای واریسی نشده را به پژوهشی قابل قبول و روشمند تبدیل کند. به عبارت دیگر، نویسنده به این پرداخته که مدعای دین دارتر بودن مردم کشور ترکیه از کجا آمده و بر چه پایه و منطقی می توان نتیجه گیری کرد حکومت دینی، اثری بر دین داری ندارد و یا اثر معکوس دارد؟ تفاوت مدعاهای تحلیلی و علمی با مدعای سطحی، در همین گذرگاه و روش رسیدن به آن مدعاست و در این کتاب قواعد علمی تحقیق، مورد توجه کامل بوده است.

لازمه قابل قبول بودن یک مدعای علمی، تحصیل دست کم پنج اتقان است: اتقان مسیر و روش، اتقان مفهومی، اتقان داده ها، شاخص ها و معرّف ها، اتقان نظری و اتقان تبیین و نتیجه گیری. مبنای نقد کتاب یاد شده نیز بررسی از حیث این جوانب است.

مسئله این کتاب که از جستارهای کلان، مهم و مبتلابه جامعه است، از موضوعات ذیل «دین و قدرت» به شمار می رود. پژوهش ها در این حوزه نیز اندک است و نیاز به مطالعات بیشتر و ژرف در این زمینه کاملاً احساس می شود. بدون تردید یکی از اهداف جمهوری اسلامی، تقویت دین داری (میزان، کیفیت، شمولیت و ژرفای آن) بوده است و ذهن اندیشمندان حوزه جامعه شناسی دین همواره درگیر این پرسش بوده که آیا پیوند دین و قدرت به سود دین و دین داری است یا به زیان آن؟

۲-۱. اتقان روش: متغیر محوری به جای مورد محوری

یکی از تنگناهای فراروی این قبیل مطالعات، تنگناهای روشی است؛ اینکه محقق مسیری خاص را برگزیند، به آن امید که از مقصد مورد نظر سر درآورد. به دلایلی که بخشی از آن نظری، بخشی رویکردی و بخشی روشی و داده ای است، مسیر این پژوهش از پرداختن به پیوند دین و قدرت تغییر یافته و دستخوش تنازلات مفهومی (در هر دو متغیرش) و نیز گرفتار نظریه نامناسب شده است. بر این پایه، بخشی از نقد مطرح، «مورد محور نبودن» پژوهش است که مطابق توضیح نویسنده، موانع و توجیهاات روشی باعث تغییر جهتی مسیر پژوهش شده است.

از آنجاکه مسئله تحقیق منبعث از تجربه حکومتی و دینی ایران در دوره جمهوری اسلامی و ویژه آن است، شایسته بود این تحقیق «موردمحور» باقی می ماند و روش «متغیرمحور» را برنمی گزید. کتاب در بیان مسئله و حتی در نتیجه گیری، موردمحور است و پرسش اولیه تحقیق نیز همین نکته را نشان می دهد:

«نتایج جامعه پذیری رسمی مذهبی توسط نظام سیاسی جمهوری اسلامی در طول چند دهه، چه تأثیری بر روی التزام مذهبی یا دین داری ایرانیان داشته است؟»

به هرروی، مسیر به تدریج تغییر یافته و به مسئله ای متغیرمحور بین کشوری تبدیل شده است. به تبع این تغییر، پرسش و فرضیات نیز به صورت عام مطرح گردیده اند: تنظیم حکومتی دین یا حمایت فعالانه حکومت از مذهبی خاص، چه تأثیری بر التزام مذهبی یا دین داری مردم می گذارد؟

با این همه، به این تبدیل و تغییر خرده ای وارد نیست؛ حتی اشکالی ندارد که مسئله را با ایران آغاز و سپس آن را جهانی دنبال کنیم، همان گونه که نویسنده برای آن توجیهاتی بیان کرده که تا حدی قابل قبول است. ایراد اصلی، تنازلاتی است که به تبع آن گریبان گیر پژوهش شده و ازدست رفتن تفاوت های بسیار مهم حکومت ها و جوامع و ادیان را در پی داشته است. حساسیت به این تنازلات، می توانست نویسنده را از حیث روشی به ایده ها و راهکارهای تازه ای رهنمون کند که در بردارنده مطالعه مورد محور موضوع باشد.

منظور از «تنازلات»، همان ازدست رفتن «تمایزات» است که برجسته ترین آن، تمایز حکومت دینی با حکومت های دیگر و عواملی است که در این کتاب ناگزیر نادیده گرفته شده است؛ در حالی که قلب مسئله کتاب مورد نقد و مسئله ما در ایران، همین حکومت دینی است.

شگفت آن که نتایج برآمده از استنتاجات آماری روش متغیرمحور، نشان می دهد ایران وضعیت متفاوتی از الگوی جهانی ندارد؛ در صورتی که مداخلات حکومتی آن در دین داری بسیار بالاتر از جوامع دیگر است. همچنین وضعیت دیگر کشورهای اسلامی هم تفاوتی با سایر کشورها ندارد.

۲-۲. اتقان مفهومی: تنازلات مفهومی

«تنظیم حکومتی دین» به عنوان متغیر مستقل و «التزام دینی» به عنوان متغیر وابسته نام برده شده اند. در این زمینه باید توجه داشت که اولاً، منظور نویسنده، «تنظیم حکومتی



دین داری» است و نه «تنظیم حکومتی دین»؛^۱ چراکه تنظیم حکومتی دین و نهاد دینی، اساساً موضوعات دیگری به شمار می‌روند. ثانیاً، این مقوله و مفهوم، مأخوذ از حاکمیت‌های سکولار و فراخور جوامع غربی و مسیحی است. به عبارت دیگر، «تنظیم حکومتی دین» بیشتر مطابق نوع «انفصال» و «به رسمیت شناسی» ویتمن است و نه نوع سوم او یعنی «یگانگی»^۲ و این با مسئله ما در جمهوری اسلامی به مثابه مصداقی از حکومت دینی، کاملاً فرق دارد. واکاوی این موضوع در ایران، گویای وجود جنبه‌هایی است که در کشورهای دیگر اساساً مطرح نبوده و نیست. در اینجا با پدیده‌ای به نام «تنظیم دینی حکومت»^۳ مواجهیم و تنظیم حکومتی دین یا دین داری برای این گونه حکومت‌ها، یک مداخله حداقلی انگاشته می‌شود و مداخلات حکومت‌های دینی در جامعه به مراتب بیش از این‌هاست. از جمله این مداخلات، می‌توان به «تنظیم دینی دین داری» با بهره‌مندی از قدرت حکمرانی (پیوند دین و قدرت) و «انواع تنظیمات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی» بر پایه دین اشاره کرد.

باید توجه داشت که دین در حکومت دینی، ساجکت است و فاعلیت دارد و نه ابژه تحت اداره حکومت؛ اگرچه دین داری پیروان، ابژه حکومت دینی و متولیان دین و دین داران قرار می‌گیرد. این‌ها تمایزات برجسته‌ای است که اگر توجه و اعتنا می‌شد، چنین مسیری که همه جوامع و حکومت‌ها را یک کاسه کند، انتخاب نمی‌شد و مؤلف سراغ نظریه پلورالیسم و بازار دین و عرضه و تقاضا (که برای جامعه ما موضوعیت ندارد)، نمی‌رفت.

حکومت دینی اقدامات مختلفی در جامعه انجام می‌دهد که کمترین آن، حمایت‌های حقوقی، سازمانی و مالی از دین داری و دین داران است:

- مداخلات ساختاری به منظور برداشتن موانع و فراهم‌آوری زمینه و بستر همراه؛
- صورت بخشی و فضا سازی‌های گفتمانی از راه اقناع، توجیه، تبلیغ و ارشاد؛
- و انواع جانب داری‌های دینی حکومت‌ها که اتفاقاً تأثیرات شایانی بر وضع دین داری ندارند؛ چراکه بیشتر ابزاری و سلبی و صوری هستند.

باید توجه داشت مفاهیم و الگوهای ساخته شده از سوی پژوهشگران غربی، همخوانی چندانی با واقعیت حکومت دینی ندارند:

1. State Regulation of Religiosity

2. Unification

3. Religious Regulation of State

- «سیاست مذهبی حکومت‌ها» (چاوز و کان و تابعین با ۲۰ گویه)؛
 - «تنظیم حکومتی دین» (گریم و فینک با ۶ گویه سلبی)؛
 - «جانبداری حکومت از دین» (گریم و فینک ۵ گویه تبعیضی)؛
 - «پروژه دین و دولت» (فاکس با سه شاخص تبعیض، محدودیت و قانون‌گذاری مذهبی).
- بنابراین به نظر می‌رسد مفهوم اصلی این تحقیق، دچار تنازل جدی شده است؛ چون تناسبی با موضوع هدف که ایران باشد، ندارد. تنازلات دیگر مفهومی، ذیل شاخص‌ها و معرف‌ها بیان خواهد شد.

۳-۲. اتقان داده‌ها، شاخص‌ها و معرف‌ها

از جمله محدودیت‌ها در این قبیل پژوهش‌ها (که بی‌گمان ارتباطی با پژوهشگر ندارد)، نبودن داده‌هاست. سال‌هاست در کشور ما با وجود برپایی حکومت دینی و دغدغه حکومت در موضوع دین‌داری مردم و نیز فعالیت مراکز مختلف فراوری داده در حوزه‌های گوناگون، در کشور ما نه داده‌ای تولید می‌شود و نه بانک داده‌های دینی وجود دارد. با تأسف باید گفت علی‌رغم تولید داده‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، هیچ بانک داده دینی در کشور وجود ندارد.

تأثیر محدودیت‌های داده‌ای، بر شاخص‌ها و معرف‌ها نمایان می‌شود و این خلأ محقق را وادار به معرفی تنظیم حکومتی دین با سه شاخص دارای داده (تبعیض مذهبی، محدودیت مذهبی و حمایت‌های قانونی مذهبی) کرده است که از کفایت لازم برای تبیین موضوع بی‌بهره‌اند. بدین ترتیب می‌توان گفت معرف‌های «تنظیم حکومتی دین» به شدت حداقلی و مهم‌تر از آن بیشتر سلبی‌اند و از این رو نقشی در ارتقا و افزایش دین‌داری ندارند.

به عبارت دیگر، مؤلف انتخاب‌گر نیست و شاخص‌ها و معرف‌ها را او برنمی‌گزیند؛ بلکه به تبع داده‌های موجود و بودن شمار قابل‌قبولی از کشورها در آن، تنظیم حکومتی دینی را تعریف کرده و در نتیجه این تنازل ناخواسته رخ داده است. بدین سان هنگامی که پژوهشگر تن به این تنازل داد، لازم است با نتایج برآمده از این مدعا با احتیاط بیشتری برخورد کرد؛ چراکه به واقع متغیر «تنظیم حکومتی دین» موردسنجش قرار نگرفته است. در این صورت چالش عمده در این حوزه، معرف‌های التزام دینی است. التزام دینی، تعبیر دیگری از دین‌داری است.



معرف‌های «التزام دینی» انتخاب شده در کتاب عبارت‌اند از:

- اهمیت دین در زندگی؛
- شرکت در مراسم مذهبی (حضور دست‌کم یک بار در مراسم مذهبی)؛
- اعتماد به سازمان‌های مذهبی خود (کلیسا، کنیسه، معبد، مسجد)؛
- خود هویت‌یابی مذهبی (خود را تا چه حد مذهبی می‌داند).

که این‌ها را نمی‌توان شناساننده وضعیت دین‌داری افراد یا جوامع قلمداد کرد. به‌عنوان نمونه، «اهمیت دین در زندگی» نمی‌تواند دین‌داری افراد را موردسنجش قرار دهد؛ ممکن است دین برای فرد اهمیت داشته باشد، اما این اهمیت ارتباطی با دین‌داربودن او ندارد. افراد همیشه دوست دارند یک چیزی باشند و میل و رغبت آدمیان همیشه در اوج است، اما آنچه هستند آن نیست که رغبت دارند؛ به‌عبارت‌دیگر، این معنای دین‌داری نیست، بلکه «دینی بودن» و داشتن انگیزه‌های دینی است.

همچنین گویه سوم (اعتماد به سازمان‌های مذهبی خود) متناسب کلیسا و مسیحیت است؛ چراکه کلیسا را نمی‌توان معادل مسجد در نظر گرفت. درست است که از حیث مکانی هر دو محل عبادت به شمار می‌روند، اما کلیسا در فرهنگ مسیحی خاستگاه و پایگاه دینی است و نه صرفاً یک مکان دینی. از این‌رو چنین پرسشی متناسب جامعه ما نیست. بدین ترتیب از آنجاکه محقق خود تولید گویه نکرده و مجبور به استفاده از گویه‌های موجود دارای داده و داده‌های ثانویه جهانی بوده، چنین تنازلاتی پدید آمده است.

به همین ترتیب گویه چهارم و اینکه فرد خود را تا چه حد مذهبی می‌داند نیز با مفهوم دین‌داری فاصله عمیق دارد. چنانچه در مورد وضعیت دین‌داری افراد دین‌دار از ایشان سؤال شود، هرچه فرد دین‌دارتر باشد نمره کمتری به خود می‌دهد، هرچه دین‌داری فرد متوسط باشد نمره کمتری به خود می‌دهد و برخی نیز که به دنبال فریبکاری هستند (فریب خود و فریب دیگران)، دین‌داری خود را در سطح بالایی اعلام می‌کنند. در واقع، از دل این سؤال این درمی‌آید که چقدر مایلید خود را به‌عنوان یک فرد دین‌دار معرفی کنید؟ بنابراین، پرسش این است که با این چهار گویه که به دلیل بسندگی به داده‌های ثانویه جهانی انتخاب شده‌اند، آیا می‌توان به التزام دینی رسید؟

افزون بر این‌ها، کاوش درباره منشأ و اعتبار این داده‌ها (که به‌ویژه درباره ایران مشکلات فراوانی دارند) و نحوه دسترسی به داده‌های یادشده، موضوع دیگری است و مجال جداگانه‌ای را می‌طلبد.

۴-۲. مبانی نظری

همان‌طور که موانع روشی ما را از مسیر یک مطالعه مورد‌محور دور می‌کند، برگزیدن رهیافت‌های نظری نامناسب هم همین عارضه را پدید می‌آورد. از آنجاکه مسئله اصلی و اولی مؤلف، اثرات حکومت دینی بر دین‌داری بوده است، علی‌القاعده باید سراغ همین موضوع می‌رفت که نظریات خاص خود را دارد.

نکته این است که در این کتاب نظریات ذیل دین و قدرت و یا نظریات مربوط به اثر پدیده‌های مهمی همانند مدرنیته و عرفی‌شدن بر التزام مذهبی دنبال نشده و موضوع تنها در تکرار و رقابت میان ادیان دنبال شده است که در ایران موضوعیت چندانی ندارد.

نازل‌سازی هنگامی رخ داده است که نویسنده نظریه‌گزینش عقلانی (استارک و فینک) را مبنای بررسی تنظیم‌گری حکومتی دین قرار داده و چنین ادعا کرده که پیروی دینی، تابعی است از مزایایی که تنظیم‌گری‌های حکومت‌ها در ادیان مختلف ایجاد می‌کنند. این اوج بیگانگی و بدگمانی به دین و اوج ابتزه‌سازی دین و ایمان و بدان معناست که پیروان با بررسی مزایای حکومتی اعطاشده به هر دین، مثل یک کالا دست به گزینش سودآورترین آن می‌زنند.

تنازل دیگر، ابتدای بر نظریه پلورالیسم و بازار دین و تقلیل دین‌داری و تابع‌ساختن آن از میزان رقابت میان ادیان است؛ بدین معنا که هر چه مداخله دولت در کار دین کمتر باشد، امکان شکل‌گیری بازار رقابتی دین بیشتر می‌شود؛ و هر چه تکرار دینی بیشتر شود و رقابت دینی افزون‌تر گردد، میزان و شدت دین‌داری هم افزون‌تر می‌گردد (قضیه سوم استارک و فینک).

چند نتیجه ضمنی برآمده از پذیرش این نظریه از این قرار است:

- حکومت سکولار و وضعیت چند دین، به سود دین‌داری است؛
- حکومت سکولار در رقابت و منازعه میان ادیان، بی‌طرف و خنثی است و این هیچ مغایرتی با جهت‌گیری‌های خاص آن درباره انسان و زندگی و اداره جامعه ندارد؛ یعنی درحالی‌که ادیان سرگرم به خود هستند، حاکمیت سکولار هم کار خودش را در عرصه‌های مختلف حیات اجتماعی می‌کند.
- به لحاظ رویکردی، نویسنده اعتنایی به نظریات عرفی‌شدن ندارد و آن‌ها را جدی نمی‌گیرد. این را از نقدی که به برگر و بروس درباره «اثر پلورالیسم بر عرفی‌شدن» داشته‌اند هم می‌توان دریافت.



هم سو با نظریات عرضه محور و در مقام نقد نظریه برگر و بروس، نویسنده مدعی تأثیر پلورالیسم در تقویت و نه تضعیف دین داری شده است. این برداشت برآمده از عدم توجه به تفاوت مفهومی پلورالیسم نزد برگر با مفهومی است که نظریه پردازان عرضه محور عنوان کرده اند.

منظور برگر از پلورالیسم، ازدست رفتن خیمه مقدس به مثابه جهان نمادین است، نه صرف وجود ادیان متعدد در یک جامعه. پلورالیسم برای برگر، به مثابه یک نگرش و تلقی معرفت شناسانه مطرح است و این با پلورالیسم به مثابه یک وضعیت و امر حقوقی، تفاوت بنیادی دارد. آنچه از نظر برگر، مسئله آفرین است و به عرفی شدن دامن می زند، همان اولی است و نه لزوماً دومی. در دومی است که رقابت، موضوعیت می یابد و ممکن است در مواردی به تقویت دین و دین داری هم کمک کند. افزون بر آن، التزام مذهبی (دین داری) در شرایط متکثر به لحاظ دینی، به شدت حداقلی، شخصی و خصوصی است و نمی تواند آثار و ابعاد فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی چندانی پیدا کند. بدین ترتیب، نظریه برگر که سایبان مقدس را موجب افزایش سطح و عمق دین داری می دانست، باید در این چهارچوب فهمید و معنا کرد.

۲-۵. نتیجه گیری کتاب

نویسنده در پایان آورده است که به دنبال دلالت های حاصل از این تحقیق برای ایران بوده است. این در حالی است که هدف یادشده به دلیل تنازلاتی که اشاره شد، اساساً شدنی نبوده و نیست. با وجود فاصله ژرف بین نتایج برآمده از تحقیق با گمان و فرضیات نویسنده در هر سه سطح جهانی و جوامع مسلمان و ایران (صفحات ۱۸۸-۱۸۲)، انتظار می رفت او به تجدید نظرهای مفهومی و روشی و نظری روی آورد. اشاره فصل ششم تنها به بهره های روشی تحقیق و نه دستاوردهای محتوایی، در همین راستا قابل توجه است.

۳. نقد دکتر سیدحسین سراج زاده

کتاب مورد بحث، از جمله کتاب های ارزنده ای است که می تواند الگو و نمونه ای برای کارهای پژوهشی کمی به ویژه در سطح تحلیل کلان و با استفاده از آمارهای رسمی باشد. نویسنده از استادان و پژوهشگران پرتلاش در کار خود به شمار می رود که زمان و تلاش بسیاری در این زمینه صرف کرده است.

مسئله کتاب نیز هم از حیث پژوهشی و هم از حیث زندگی روزمره، از مسائل بااهمیت جامعه ایران است که نه فقط ذهن پژوهشگران و اهل تحقیق و سیاست‌گذاران را درگیر کرده، بلکه برای بخش قابل توجهی از مردم نیز مسئله است. به هر حال، این بحث چالش برانگیز مدت‌هاست مطرح شده که انقلاب به وقوع پیوسته در ۴۵ سال پیش با امید بسیار و آرزوهای بزرگ برای تعالی بخشیدن به جامعه به ویژه از حیث پایبندی به دیانت (هم از نظر کمی و هم از نظر کیفیت و ژرفا)، آیا به هدف خود رسیده یا نتیجه معکوس داشته است؟

نویسنده همانند دیگر آثار خود که هم از جنبه نظری و هم از جنبه روشی (در چهارچوب روش کمی) از باریک بینی و حساسیت بالایی برخوردار است، کوشش کرده افزون بر تمهید همه مقدمات لازم، توجه به نظریات موجود، پرداختن به نظریه‌های رقیب و بررسی تفصیلی پیشینه، طرح تحقیق مناسبی را سامان دهد و سخت‌کوشی ایشان در کار پژوهشی و تمرکز بر موضوع نمایان است. این پژوهش تلاش مؤثری در ارتقای دانش و پژوهش‌های اجتماعی در کشور و درک بهتر از موضوعات اجتماعی است. ره‌آورد پرسش مطرح شده یعنی اثر تنظیم‌گری حکومت دینی بر پایبندی دینی، برای جامعه‌شناسی دین در ایران هم اهمیت دارد. با وجود این، می‌توان این پرسش را مطرح کرد که روش اتخاذ شده برای آزمون مسئله اصلی تحقیق (آزمون ادعاهای متعارض درباره اثر حکومت دینی بر دین‌دارشدن مردم) چقدر مناسب و سودمند بوده است و از این منظر کتاب را نقد کرد:

۱. با توجه به جمع‌بندی نویسنده در بخش پایانی کتاب، مطمئن‌ترین نتیجه قابل طرح عدم کفایت پژوهش‌های کمی برای موضوعات این‌چنینی است. به عبارت دیگر، تحلیل کلان متغیرهای پیچیده که در زمینه‌های گوناگون جنبه خاصی دارند و اثرگذاری‌های آن‌ها متفاوت است و سپس بررسی تطبیقی آن‌ها به صورت کمی در چهارچوب مقایسه‌های بین‌کشوری، نمی‌تواند ما را به نتیجه قابل‌اتکایی برساند.

دلایل مطرح شده از سوی نویسنده در فصل پایانی و توسل به دیدگاه رئالیسم انتقادی برای توضیح یافته‌ها (ص ۲۰۰-۲۰۲) نیز مؤید همین نکته است:

"از آنجاکه علوم اجتماعی با نظام‌های باز سروکار دارد و عموماً قادر به ایجاد مصنوعی نظام‌های بسته نیست، باید جستجوی تعمیم‌هایی جهان‌شمول به شکل نظم‌های شبه‌قانونی از همبستگی‌ها میان وقایع مشاهده‌پذیر را کنار بگذارد."

۲. موضوع حکومت دینی و صورت‌بندی عملکرد آن در جامعه ایران، پدیده منحصربه‌فرد تاریخی است و هنگامی که بنا بر بررسی تطبیقی و بین‌کشوری باشد، الزام روشی محقق را به ناچار به سوی مقایسه کشورهای بر پایه داده‌های موجود سوق می‌دهد.



از این رو، پژوهنده ناگزیر است این پدیده منحصر به فرد را به مفهوم و متغیر دارای داده‌های در دسترس و قابلیت کاربرد در همه کشورهای برگرداند که در این کتاب سرانجام به «تنظیم حکومتی دین» تبدیل می‌شود.

اما «تنظیم حکومتی دین» صورت‌بندی‌های متفاوتی می‌تواند به خود بگیرد که یکی از حالت‌های ممکن آن، جریان یافتن در قالب یک نظام اقتدارگرای سیاسی است. بنابراین، چنانچه قرار می‌بود این تنظیم‌گری خود را در قالب یک نظام دموکراتیک یا نیمه‌دموکراتیک نمایان کند، آثار و نتایج متفاوتی را در پی می‌داشت. این نکته مهمی است که موضوع اثر حکومت دینی را از مسئله‌مندی ویژه خود در جامعه ایران، به مفهوم گرد تنظیم‌گری حکومت تبدیل کرده که می‌تواند صورت‌های اقتدارگرایانه و توتالیتر یا دموکراتیک داشته باشد؛ و بی‌تردید در هر کدام از این گونه‌ها، عملکرد و اثر تنظیم‌گری بر دین‌داری هم متفاوت خواهد بود.

نویسنده خود جستار مهمی را در پایان کتاب پیش کشیده است که تأثیر متغیرهای اجتماعی مورد نظر در ارتباط با دیگر متغیرها و در زمینه‌های اجتماعی متفاوت، می‌تواند ناساز با تصور اولیه ما یا برخلاف آنچه باشد که نظریه‌های مختلف مطرح می‌کنند. بدین ترتیب، برای نویسنده به عنوان پژوهشگری متبحر در پژوهش‌های کمی (هم در سطح فردی و هم در سطح کلان‌کشوری)، این نتیجه قابل پیش‌بینی بود و بهتر بود از همان آغاز با تأکید بر پرسش اصلی تحقیق، طرح پژوهشی با تمرکز بر جامعه ایران سامان می‌یافت و به صورتی خاص دنبال می‌شد که در پایان دلالت مشخصی برای پرسش مورد نظر داشته باشد.

در همین راستا، تأکید کسانی که اثر سوء تنظیم‌گری حکومت دینی بر دین‌داری جامعه ایران را از موضع انتقادی مطرح می‌کنند نیز بر همین صورت‌بندی خاص تمامیت خواهانه و اقتدارگرایانه است. بر این پایه، می‌توان فرض کرد چنانچه صورت دیگری از حکومت دینی که فاقد ویژگی تمامیت خواهانه و اقتدارگرایانه باشد دنبال می‌شد (مانند چشم‌اندازی که در ابتدا توسط بنیان‌گذار انقلاب امام خمینی رحمته‌الله علیه در گفتگوهای پاریس ایشان برای برپایی حکومت دینی و مقابله با استبداد در ایران عرضه می‌شد و یا مدلی که در دوره اصلاحات مطرح شد)؛ باز هم صورت‌هایی از تنظیم‌گری حکومت دینی وجود می‌داشت و چه بسا نمره شاخص تنظیم‌گری حکومتی در آن مدل بالا هم می‌بود، اما گونه‌ای از تنظیم‌گری فاقد سرشت اقتدارگرایانه بود که جنبه‌های مردمسالارانه بیشتری داشت و آنگاه نتیجه‌اش بر دین‌داری هم نتیجه دیگری می‌بود.

به هرروی، پرسش اصلی کتاب درباره نقش حکومت دینی در ایران بوده و نویسنده به دنبال پیامدهای رخ داده برای دین‌داری در ایران است. هنگامی که مسئله مندی تحقیق از ایران شروع می‌شود، نمی‌توان متغیر مهمی که از قضا پیشاپیش هم در پیشینه تئوریک و هم در پیشینه تجربی در کتاب هم به آن اشاره شده را نادیده گرفت. به عنوان مثال، در پیشینه این کتاب مطالعات فینک و استارک (۱۹۹۲)^۱ و نیز پژوهش کاسانوا (۱۹۹۴)^۲ مورد توجه واقع شده است. ناقد نیز در یکی از نوشته‌های خود با عنوان «پارادوکس عرفی شدن»^۳ به مباحث کاسانوا پرداخته است. در آن پژوهش‌ها بر مبنای شواهد تاریخی نشان داده شده است که هرگاه دین در کنار یک رژیم سیاسی سرکوبگر قرار گرفته، منجر به افول دین‌داری و برگشتن مردم از دین شده است. در این زمینه، به تجربه ایالت‌های پنسیلوانیا و نیوجرسی در ایالات متحده در هم‌سنجی با ایالت‌های دیگر و همچنین تجربه تاریخی برخی کشورهای اروپایی همچون هلند و دانمارک اشاره شده که وضع قواعد سخت‌گیرانه و سرکوبگرانه از سوی رژیم‌های سیاسی در کنار دستگاه دینی پروتستان (از حیث الزام به حضور پروتستان‌ها در کلیسا و انجام تکالیف دینی و یا تحمیل تنگناهایی بر پیروان دیگر ادیان) و قرارگرفتن نهاد دین در کنار دستگاه حکومتی سرکوبگر، دین‌گریزی و افول دین‌داری بیشتر را در پی داشته است (ص ۵۹-۶۰).

بدین ترتیب، در پی تبدیل بحث به تنظیم حکومتی دین و در ادامه بررسی تطبیقی با مجموعه‌ای از داده‌های جهانی، مباحث مهم مطرح شده در پیشینه پژوهشی کتاب که درست‌ناظر به شرایط و مسئله ایران (یعنی مسئله پیوند نهاد دین با گونه‌ای خاص از یک صورت‌بندی سیاسی غیردموکراتیک و اثر آن بر دین‌داری) بوده، عملاً به حاشیه رفته و نادیده گرفته شده است.

این در حالی است که داده‌های تجربی همین تحقیق نیز بیانگر اهمیت متغیر ویژگی اقتدارگرایانه حکومت‌ها و مؤید پیوندهای غیرخطی لاشکل در میان متغیرهاست؛ به گونه‌ای که گاهی اثر یک متغیر در رابطه با متغیر دیگر تا جایی افزایش یافته و از جایی به بعد، کاهش یافته است.

1. Finke, Roger and Rodney Stark (1992) *The Churching of America, 1776-1990: Winners and Losers in Our Religious Economy*, New Jersey: Rutgers University Press.

2. Casanova, Jose (1994) *Public Religion in The Modern World*, Chicago, University of Chicago Press.

۳. سراج‌زاده، سیدحسین (۱۳۸۹) "پارادوکس دینی شدن حکومت و عرفی شدن جامعه در ایران امروز"، ماهنامه مشق فردا، پیاپی ۳: ۶۳.



این امکان برای نویسنده فراهم بود که همان مطالعه انجام شده درباره کشورهای اسلامی در چهارچوب همین گروه انجام و آنگاه این متغیر مهم آزمون می شد. اتفاقاً در داده‌های تجربی ارائه شده در کتاب نیز، متغیر «ماهیت حکومت» به درستی به عنوان یکی از متغیرهای کنترل کننده مورد توجه بوده است. در عین حال بهتر بود کشورها از نظر نوع حکومت و سیستم سیاسی در قالب دو گروه دموکراتیک و غیردموکراتیک تفکیک می شدند و آنگاه رابطه تنظیم‌گری در دو سیستم یادشده از حیث اثرگذاری «متغیر نوع حکومت» مورد بررسی و مقایسه قرار می گرفت.

۳. نکته بعدی درباره داده‌هاست. هنگامی که موضوع به این میزان گسترده می شود، در وضعیتی که تنظیم‌گری حکومت بالا باشد و حکومت‌ها به سمت اقتدارگرایی سوق پیدا کنند، مشکل «تحریف ترجیحات افراد» در اعتبار داده‌های مربوط به دین‌داری (که در سطح فردی ابراز می شود) امکان بروز می یابد؛ یعنی ممکن است پاسخگویان از ترس فشار هنجاری رسمی و غیررسمی نظرشان به سمت تظاهر به ارزش‌های حکومتی متمایل شود. داده‌های کتاب نیز نشان می دهد در رژیم‌های کمونیستی قبل از فروپاشی درصد بالایی از مردم خود را بی دین معرفی می کردند، اما پس از فروپاشی تا ۵۰ درصد تفاوت ایجاد شده است (ص ۶۶-۷۰). این مشکل می تواند بر اعتبار داده‌های دین‌داری در رژیم‌های دینی دارای ویژگی اقتدارگرایانه هم اثرگذار باشد و رابطه متغیرها را مخدوش و پژوهشگر را گمراه کند.

۴. داده‌های کتاب که از حیث تبیین‌کنندگی نمونه‌های قابل قبولی به شمار می روند، دلالت بر اهمیت توسعه انسانی به عنوان برجسته‌ترین و تعیین‌کننده‌ترین متغیر دارند. هرچند مدل‌های رگرسیونی کتاب کفایت دارد و ضریب تعیین بالایی را در حد ۶۷ درصد نشان می دهد، اما دقت در آن مدل‌ها نشان می دهد که بخش عمده تغییرات دین‌داری به توسعه انسانی (۶۴ درصد از ۶۷ درصد) بازمی گردد (جدول ۵-۸ کتاب و سایر جدول‌های رگرسیون)؛ یعنی همان شاخص‌هایی که در نظریه سکولارشدن مطرح می شود.

همچنین، داده‌ها نشان می دهد تأثیر اقتدارگرایی رژیم‌های سیاسی بر پابندی‌های مذهبی منفی است (همان جدول‌ها)؛ اگرچه در برخی موارد اثرات منفی یادشده معنادار و در برخی موارد بدون معنا بوده است. در مدل‌های مربوط به کشورهای اسلامی این رابطه بزرگ‌تر است، ولی چون n تحقیق کوچک است، معناداری کاهش می یابد. این یافته‌ها برای مسئله تحقیق دلالت‌های خوبی دارد؛ و بر پایه همین یافته‌ها، شایسته بود در تحلیل نهایی موضوع در مورد شرایط ویژه جامعه ایران (نوع صورت‌بندی خاص از تنظیم حکومتی دین و تأثیر مثبت یا منفی آن)، بحث و تحلیلی مطرح می شد.

۵. از حیث روشی، صرف نظر از عدم تناسب کلیت روش با پرسش ویژه و مسئله پژوهش که مطرح شد، با وجود همه دقت‌های روش‌شناسانه این پژوهش کمی، برخی کارها اگر انجام می‌شد به فهم بهتر موضوع کمک می‌کرد. از جمله، گزارشی از ماتریس همبستگی همه متغیرهای پژوهش در کتاب ارائه نشده است. وجود چنین گزارشی می‌توانست به آگاهی از وضعیت و رابطه متغیرهای کنترل با همدیگر و با دیگر متغیرها کمک شایان توجهی کند. افزون بر آن، بعد از اینکه رگرسیون محقق را به نتیجه روشن و اقلع‌کننده‌ای نرساند، جا داشت مدلی برای تحلیل مسیر به خصوص با توجه به متغیرهایی چون توسعه انسانی یا ماهیت رژیم سیاسی که رابطه خوبی را نشان می‌دادند، طراحی می‌شد تا در چهارچوب همین روش کمی به فهم بهتر موضوع کمک کند. به عبارت دیگر، با وجود داده‌ها درباره متغیرهای پیش‌گفته، بهتر بود به جای تعلیق موضوع و بیان اینکه این متغیرها می‌توانند در زمینه‌های گوناگون اثرات مختلفی داشته باشند، بحث به صورت دقیق‌تر با آزمون تحلیل مسیر پیگیری می‌شد.

۶. در قسمت مربوط به ایران برای تعریف عملیاتی کردن متغیر تکثرگرایی مأخوذ از نظریه سکولارشدن پیتر برگر، تنوع ادیان سنتی در جامعه نشانه تکثرگرایی گرفته شده است (۱۷۴-۱۷۶). به نظر می‌رسد این نحوه تعریف عملیاتی با محتوا و منظور برگر ناهمخوان است. برگر این تکثر را عمدتاً در ارتباط با منابع معرفتی دینی و غیردینی می‌داند که جهان جدید را از جهان سنتی متمایز و به سمت سکولارشدن برده است. در جهان سنتی وجود ادیان متعدد معرفت‌های متکثر ایجاد نمی‌کند. هر یک از این ادیان حتی اگر در یک جامعه هم بوده‌اند، در جهان‌های بسته معرفت دینی خود یا در زیر سایبان مقدس خود جهان‌زندگی خود را داشتند. آنچه در جهان جدید تکثر را ایجاد کرده، شکل‌گیری منابع معرفتی غیردینی و گشوده‌شدن سایبان‌های مقدس پیشین است که تکثر بازار دین را ایجاد کرده. وجود ادیان مختلف سنتی در جامعه را نشانه «تکثر بازار دین» گرفتن، درست به نظر نمی‌رسد.

۷. با توجه به تجربه و شایستگی علمی نویسنده محترم، این امکان وجود دارد که در آینده این پروژه توسط ایشان تکمیل شود. به نظر می‌رسد دو طرح پژوهشی می‌تواند مسئله این پژوهش را به صورت مناسبی بیازماید:

نخست، مقایسه طولی جامعه ایران در پیش و پس از انقلاب اسلامی ۵۷ و همچنین بعد از انقلاب در مقاطعی که نقاط عطف تحول در ساختار صورت‌بندی رفتار نهاد سیاست بوده‌اند. بر این اساس، می‌توان با مجموعه‌ای از معرفت‌های کمی و کیفی و بهره‌گیری از داده‌های تاریخ شفاهی و روایت‌های افراد از تحول در پایبندی دینی (ترکیبی از روش‌های کمی و کیفی) این مطالعات را سامان داد.



دوم، مطالعه مقایسه‌ای و موردی میان کشورهای اسلامی به خصوص با تأکید بر تفاوت ماهیت رژیم سیاسی آن‌ها می‌تواند تکمیل‌کننده این مطالعه باشد. مطالعه مقایسه‌ای ایران و ترکیه و یا مالزی و مصر و... در همین راستا، پژوهشی امکان‌پذیر و آموزنده است. حتی در سطح داده‌های کلان موجود هم می‌توان کشورهای اسلامی مورد مطالعه را در دو گروه کشورهای دارای ویژگی تمامیت خواهانه یا اقتدارگرا و کشورهای دارای ویژگی دموکراتیک یا نیمه‌دموکراتیک قرار داد و تأثیر این دو متغیر و نظریه‌های رقیب در این گونه‌ها را از نظر ماهیت نهاد دین و نهاد حکومت و نوع رابطه‌ای که دارند، مقایسه کرد.

در ارتباط با عنوان کتاب، ویرایش، چاپ و صفحه‌آرایی هم نکاتی وجود دارد که مهم‌ترین آن افزودن نمایه و اصلاح نحوه تنظیم برخی جدول‌ها و اصلاح اندک غلط‌های تایپی است که به نویسنده محترم تقدیم می‌شود و توجه به آن‌ها در چاپ بعدی مفید خواهد بود. باوجود نکات مطرح شده، این کتاب همانند سایر پژوهش‌های دکتر طالبان می‌تواند به‌عنوان یکی از متن‌های ارزشمند برای الگوی پژوهش درست کمی مورد توجه محققان واقع شود. این کتاب محققانه، نخستین کار پژوهشی جدی درباره مسئله یادشده در ایران است و نقش پیشگامی دارد و هر کار دیگری در این زمینه بی‌گمان به این کار ارجاع می‌شود؛ به‌ویژه از این حیث که مرور بسیار جامع و دقیقی بر پیشینه نظری و تجربی موضوع دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی